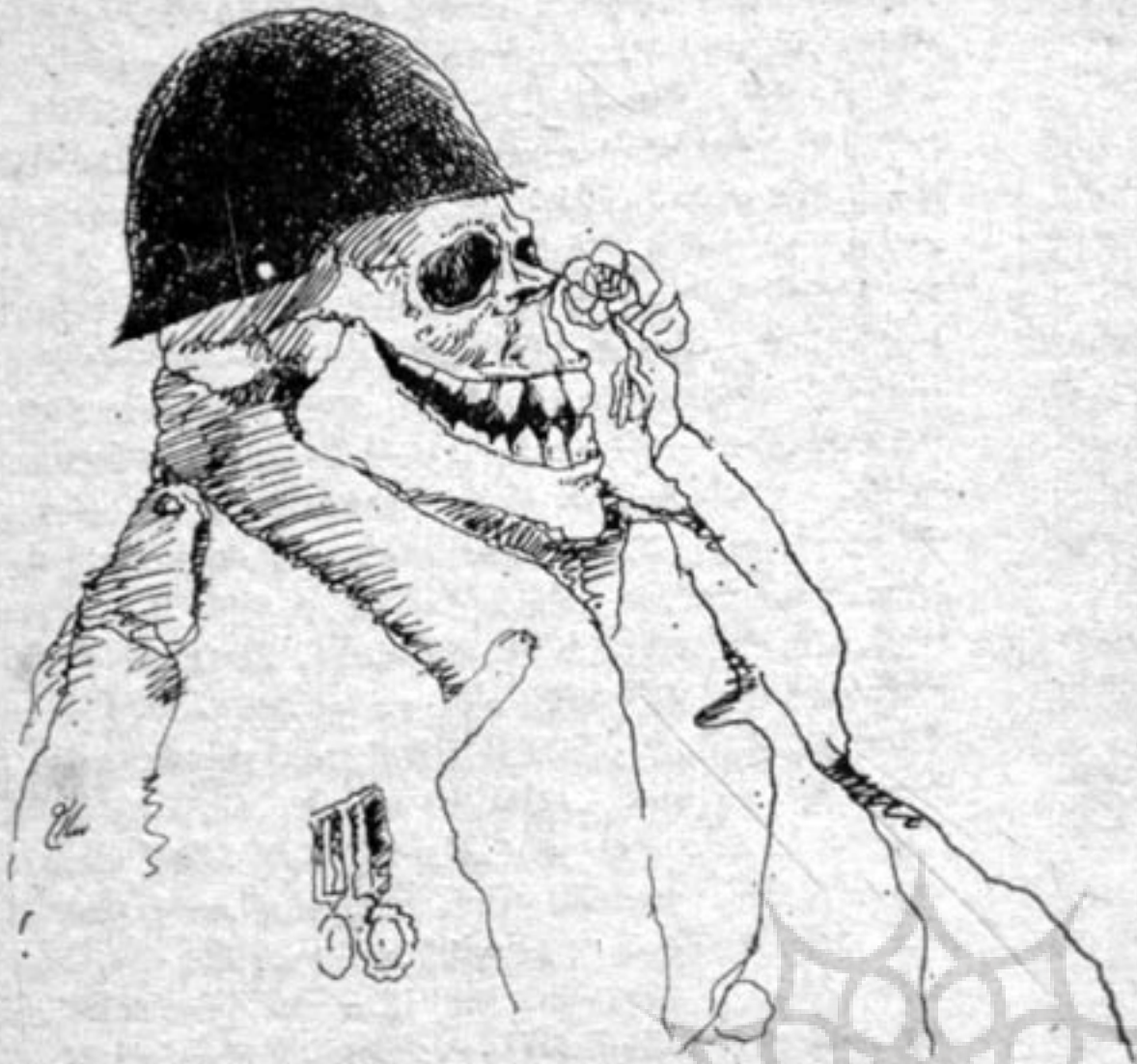


# نقش ژنرال «آیرون ساید»، در کودتای «رضاخان»

ترجمه: دکتر حسین ابوترابی



می‌بایستی مقداری از هزینه جاری دولت ایران و بریکاد قزاق را تامین نماید. دولت انگلیس در ضمن خود را مولف میدانست تا زمانیکه «وتوق الدوله» رئیس‌الوزراء ایران است، ماهانه پانزده هزار تومان (۵۰۰ لیره) نیز به احمدشاه بپردازد تا از حمایت او در بزم نوزد.

ولی قبل از اقدام به فراخواندن قوای انگلیسی، حوادثی در قزوین و تهران به وقوع پیوست که تغییراتی در فضای سیاسی ایران بوجود آورد و باعث گردید که دولت انگلستان تا حدی با مسائل داخلی درگیری پیدا کند - ولی البته نه تا آن اندازه‌ای که همه گفته و شنیده‌اند:

ماجرا از ۱ اکتبر ۱۹۲۰ یعنی از زمانی آغاز شد که ژنرال «ادموند آیرون ساید» جانشین ژنرال «شامپاین» گردید و فرماندهی قوای انگلیس در شمال ایران (۲) را بدست گرفت. زیرا چند ماه قبل از آن بعزت حمله بالشویکها به سواحل خزر، قوای انگلیسی مجبور به عقب‌نشینی مفتضحانه‌ای شده و طی آن روحیه خود را نیز بکلی از دست داده بودند. وظیفه ژنرال آیرون ساید در درجه اول تجدید روحیه این قوا و بعداً سعی در عقب راندن بالشویکها از شمال و آنگاه اقدام برای خارج کردن قوای انگلیسی از شمال ایران بود.

نفرات تحت فرمان آیرون ساید در آن موقع شامل شش هزار تن افسر و سرباز میشد که از این عده: یکدسته سرباز هندی در زنجان برای حفاظت راه تبریز، عده‌ای دیگر بعنوان ذخیره در قزوین و بقیه، که اکثریت افراد را تشکیل میدادند در منجیل بخاطر نگرانی از جاده رشت بسر میبردند.

چندی از استقرار ژنرال آیرون ساید در پست جدید نگذشته بود که قوای قزاق ایران - که از سه هزار نفر تشکیل میشد و تحت فرماندهی افسران روسی و ایرانی قرار داشتند - بر اثر حمله

یکی از سفرای سابق انگلیس در ایران بنام «سردیس‌رایت» کتابی در وصف روابط ایران و انگلستان در دوره فاجاریه نوشته که در آن مطالب کم و بیش جالب توجهی از چگونگی فراز و نشیب‌هایی که طی یک قرن ونیم روابط ایران و انگلستان بر کشور ما گذشته، آورده است. (۱) از جمله مطالب ارزنده این کتاب، باید به شمه مختصری که در مورد کودتای معروف سوم حوت ۱۲۹۹ آمده اشاره کرد، که «دنيس رایت» آنرا با استفاده از یادداشت‌های روزانه ژنرال «آیرون ساید» (فرمانده قوای انگلیس در شمال ایران) تنظیم نموده و در خلال آن مطالب دست اولی از این حادثه پررنگ و راز تاریخ معاصر ایران را در معرض مطالعه خوانندگان قرار داده است. این مطلب - که ترجمه آن در زیر از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت - بار دیگر دخالت بی چون و چسرای انگلیسها را در وقوع کودتای «رضاخان» به اثبات میرساند و علی‌رغم این که نویسنده علناً از اقرار به چنین دخالتی طفره می‌رود، ولی خوانندگان آگاه بخوبی دم خروس را در خلال نوشته او مشاهده کرده و توجه خواهند داشت که «دنيس رایت» با ضدونقیض گویی‌های خود، علاوه بر اینکه کودتای «رضاخان» را يك کودتای صد درصد انگلیسی جلوه‌گر ساخته، بر اطلاع پیشاپیش احمد شاه بوقوع آن و همچنین دخالت «نورمن» سفیر وقت انگلیس در تهران هم صحنه گذاشته و گزارشهای دروغین وزارت خارجه انگلیس را که کلاحتکایت از بی‌خبری نسبت به وقوع چنین کودتایی دارد، بی‌ادرس ساخته است. مترجم.

\*\*\*

.... در اواخر سال ۱۹۲۰ دولت بریتانیا بخاطر جلوگیری از هزینه هنگفتی که حضور نظامی انگلیس در شمال ایران بیارمی‌آورد، تصمیم گرفت که از اول آوریل سال ۱۹۲۱ قوای خود را از ایران خارج کند، زیرا از سال ۱۹۱۸ ببعد مخارج سالانه نگهداری این قوا در شمال ایران سر به ۲۰ میلیون لیره میزد و علاوه بر آن

بالشویکها از مازندران رانده شدند و بالاچار به اردوی خود در «آق بابا» - نزدیک قزوین - عقب نشینی کردند و با موافقت قبلی دولت ایران فرار شد که از آن پس فرماندهی این گروه از قزاقها نیز بدست آبرونساید سپرده شود، تا به وضع آشفته آنها سرو سامانی ببخشد. ژنرال آبرونساید که سربازی کارآموده بود، چون هیچ میل نداشت با انجام عملیات سریع و اخذ تصمیمات عجولانه شهرت خود را لکه دار کند، تا مدتی پس از قبول این مسئولیت در باره انجام کار اندیشه کرد و سرانجام با دلایل کافی بخود قبولاند که افسران روسی قزاقخانه بخاطر احساسات ضدانگلیسی و وضع پادروانی که در اثر انقلاب روسیه ایجاد شده، چون هر آن ممکن است تحت تاثیر تبلیغات بالشویکها قرار گیرند، لذا بهتر است که دست آنها را از کار کوتاه کند و متعاقب این تصمیم، با کمک «نورمن» - وزیر مختار انگلستان در ایران - به احمدشاه فشار آورد تا موافقت او را برای برکناری افسران روسی از فرماندهی قزاقها جلب نماید. و جالب اینجاست که آبرونساید و نورمن این تصمیم را بدون مشورت بالندن و بصورت يك طرح ابتکاری خود ساخته، به اجرا گذاشتند و لازم ندانستند که در این مورد مصدع لرد کرزن [وزیر خارجه وقت بریتانیا] شده و او را که کوچکترین حوادث ایران را نیز از نظر دور نمیداشت، در جریان اقدامات خود قرار دهند [!]

احمد شاه در مقابل این درخواست، شخصی بی کفایتی بنام «سردار همایون» را بجای فرمانده روسی دیویزیون قزاق [استارد سلسکی] منصوب کرد و آبرونساید نیز در همان موقع به کتلل «اسمایت» ماموریت داد که سازمان منظمی از نظر اداره امور و وضع مالی قزاقها بوجود بیاورد. ولی چون آبرونساید پیش بینی میکرد که فرماندهان روسی مسلما نسبت به برکناری خود عکس العمل نشان داده و احتمالا قزاقها نیز به پشتیبانی از آنها سربزه شورش خواهند گذاشت، لذا از پیش برای مواجهه با این مشکل چاره جویی کرد و دستور داد تمام فرماندهان روسی قزاقخانه را بازداشت نمایند. پس از آن، موقعی که آبرونساید در روز ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰ برای بازدید به اردوگاه قزاقها رفت، در ابتدای امر به آنها اطلاع داد که بهیچوجه مایل به گماردن افسران انگلیسی بجای افسران روسی نیست و شخصا ترجیح میدهد که این امر را به افسران ایرانی قزاق محول نماید.

او پس از آنکه اطلاعاتی در باره افسران ایرانی کسب کرد، در یادداشت همانروز خود نوشت: «... در این بازدید دریافتیم که رضاخان فرمانده آرتیاد تبریز مطمئنا میتواند یکی از بهترین افسران قزاق باشد و اسمایت هم تاکید کرده که این افسر در حقیقت فرمانده واقعی قزاقهاست، وگرنه فرمانده اصلی دیویزیون قزاق که از تهران به این سمت منصوب شده، چیزی جز يك منصب ظاهری را بعهد ندارد...»

در این جا باید گفت: شخصی بنام «اردشیر رپورتر» که در سال ۱۹۱۷ با رضاخان ملاقاتی داشته و شدیداً تحت تاثیر احساسات وطن پرستی او قرار گرفته، در خاطرات خودش نوشته است که اولین بار او رضاخان را به آبرونساید معرفی کرده است.

در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ که آبرونساید بار دیگر به بازدید قزاقها آمد، در دفتر یادداشت روزانه اش چنین نوشت: «... امروز که برای بازدید قزاقهای ایران رفته بودم متوجه شدم که اسمایت در عرض این مدت شرایط مناسبتری برایشان فراهم کرده: حقوقشان مرتب پرداخت شده، و وضع مسکن و پوشاک آنها بمراتب بهتر از سابق شده است... فرمانده دیویزیون قزاق شخص بسیار بی کفایت و بی مصرفی است و فرماندهی آنها عملاً بدست کتللی بنام رضاخان قرار دارد که من قبلاً خیلی از او خوشم آمده بود و حقیقتاً هم

بایستی او را عامل تجدید حیات و تحرک این گروه از قزاقها دانست و چون اسمایت هم مراتب لیاقت و حسن تدبیر رضاخان را در فرماندهی نالید میکرد، لذا به او دستور دادم که سردار همایون را به مرخصی بفرستد تا بتواند اقلاً به املاکش سرکشی کند...»

آبرونساید؛ س از عزیمت سردار همایون، عملاً فرماندهی قزاقها را بعهد رضاخان گذاشت و پس از آن مشغول طرح برنامه برای تقویت قوای قزاق و اقدام در جهت خروج قوای انگلیسی از شمال ایران گردید، تا این امر را بلافاصله پس از آب شدن برفها با انجام برساند. البته خارج کردن قوای انگلیسی متضمن خطراتی بود که در درجه اول میتوانست بخاطر شرایط نابسامان ایران و احتمال درهم ریختن تمام ضوابط پس از خروج انگلیسها از مملکت باشد، و مسلماً میتوانست راه نفوذ بالشویکها را از شمال به داخل ایران هموار کرده و با تحریک قزاقها، آنها را به شورش برضد فرماندهان خود واداشته و باعث هجوم آنان به تهران و وقوع يك انقلاب در مملکت شود.

آبرونساید با توجه به نکات فوق الذکر، به این نتیجه رسید که بهتر است تا هنوز قوای انگلیسی در ایران مستقر هستند و سرپرستی قزاقها را بعهد دارند، ترتیبی بدهد که قزاقها آزادانه روش خود را انتخاب کرده و قبل از آنکه تحت نفوذ بالشویکها واقع شوند، به آنچه که میخواهند دست بیابند. البته اخذ چنین تصمیمی بوسیله آبرونساید بدون شك ارتباط مستقیم با حس اعتمادی داشت که از رضاخان در این ژنرال انگلیسی بوجود آمده بود و پیشرفتهای که در عرض مدت کوتاه فرماندهی رضاخان در قوای قزاق پیدا شده و نشان از لیاقت و درایت او در فرماندهی داشت. بطوریکه ژنرال آبرونساید در یادداشت روز ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ خود اینطور نتیجه گرفته که: «... من شخصاً معتقدم که قبل از خروجمان از ایران بایستی افراد نیروی قزاق را به حدی قدرت بخشید که بصورت يك ارتش حاکم درآمده و بتواند مقدار زیادی از مشکلات ما را رفع کرده و خاطرم آن را از عواقبی که پس از عزیمت ما بروز خواهد نمود آسوده کند...»

آبرونساید به همراهی اسمایت بار دیگر در روز ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱ رضاخان را ملاقات کرد، ولی در یادداشت خود جز اینکه «... رضاخان آرزو دارد حتماً مصدر خدمتی باشد و از اینکه عاطل و باطل در يك محل راكد بماند ننگ دارد...» مطلب دیگری که گویای چگونگی صحبت های بین آنها باشد، ننوشت. ولی در ملاقات بعدی خود با رضاخان در روز ۱۲ فوریه ۱۹۲۱، که در ضمن آخرین دیدارشان نیز بود، مطالب زیر را در یادداشت های خود نوشت: «... این بار پس از اینکه مدتی با رضاخان صحبت کردم، چون واقعا احساس نمودم که افسری چنین صریح اللهجه و متکی بشود را تاکنون کمتر در میان ایرانیها دیده ام، لذا با تصمیم قاطع مقام فرماندهی قزاقها را با وسیردم و در ضمن خاطر نشان ساختم که مایل کم در امور فرماندهی استقلال بیشتری یابد، تا به مرور که کنترل ما نسبت به قوای آنها کمتر میشود، بتواند زمین را طوری مهیا کند، که پس از عزیمت ستون ما از منجیل، با همکاری اسمایت قادر به مقابله با شورشیان رشت باشد... من با حضور اسمایت پس از گفتگوهای ترازوی که با رضاخان داشتم، بیش خود باین نتیجه رسیدم که اگر بخواهم از او نوشته ای مبنی بر تعهد نسبت به انجام وظایفش بگیرم، مسلماً کار عبثی خواهد بود، زیرا اگر رضاخان مایل به همکاری و انجام قولهایش نباشد، مسلماً قادر به این کار خواهد بود و در ضمن هم میتواند ادعا کند که برای امضاء این تعهدنامه زیر فشار قرار گرفته و با عمل شخصی چنین نمندی نسپرده است. ولی بهر حال موافق می خواهم و او را مرخص کنم و نکته برایش روشن ساختم: یکی اینکه، قصد



شبیخون و حمله از قبا به ما را - پس از پشت کردن و عزیمت به مخیله خود راه نهد ، که در اینصورت با دست خود باعث نابودی خویش شده و هیچکس را جز دسته انقلابیون از اینکار نصیری نخواهد رساند. و دیگر اینکه، به هیچ صورتی قصد برانداختن شاه را از سلطنت نداشته باشد. رضاخان با کمال میل شرائط مرا پذیرفت و قول داد که این هر دو نکته را در مدنظر خواهد داشت. من هم در مقابل ، از اسمایت خواستم که زمینه را برای اقدامات او فراهم کند...»

دوروز بعد از آن ژنرال آبرون ساید به بغداد احضار شد تا مأموریت جدیدی را بعهده بگیرد، ولی او قبل از عزیمت به صوب بغداد راهی تهران گردید تا در ضمن تودیع با احمد شاه، او را ترغیب کند که از وجود رضاخان بیشتر استفاده کند، ولی نتوانست، در این راه موفقیتی بدست آورد. پس از آن آبرون ساید در روز ۱۸ فوریه از فزوین با یک هواپیمای کوچک دونفره بطرف بغداد حرکت کرد، ولی در نزدیکی همدان به سبب یخ زدن لوله سوخت رسانی ، این هواپیما بداخل انبوهی از برف سقوط کرد ، که خوشبختانه در اثر این حادثه هیچ صدمه‌ای به دوسرنشین هواپیما وارد نشد.

همان روز عصر، رضاخان قوای تحت فرماندهی خود را به سمت تهران بحرکت درآورد و روز ۲ فوریه به مهرآباد درحوالی پایتخت رسید. در اینجا نمایندگانی از طرف شاه و دونفر از اعضاء سفارت انگلیس به ملاقات رضاخان آمدند، تا شاید بتوانند او را مجاب نمایند که از ورود به تهران صرفنظر کند. ولی رضاخان از تصمیم خود منصرف نشد و خطاب به نمایندگان مزبور گفت که، دیگر از دست این حکومت نالایق خسته شده و اینطور تشخیص داد، که بایستی یک دولت مقتدر بر سر کار قرار گیرد تا بتواند بخوسی از پیشرفت بالتویکها که - بعقیده او - بلافاصله پس از خروج قوای انگلیسی دست بکار خواهند شد، جلوگیری نماید. رضاخان در همانجا مراتب وفاداری خود را به شاه اعلام داشت و افزود که مهمترین هدف او پراکندن مشاوران بدخواهی است که در اطراف تخت سلطنت شاه گردآمده‌اند.

پس از این ملاقات بود که رضاخان باتفاق قوای قزاق کبی بعد از نیمه شب ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ [سوم حوت ۱۲۹۹] وارد تهران شد و پس از برخورد با مقاومت مختصری توانست یک کودتای بدون خونریزی را بانجام برساند. همان روز صبح وزیر مختار انگلیس به حضور احمدشاه رسید و در حالیکه وانمود میکرد هیچگونه دستورالعملی از لندن ندارد ، به شاه توصیه نمود که بهتر است با رهبران کودتا مذاکره کند و به خواسته های آنان تن دردهد و چهار روز از وقوع این کودتا نگذشت که شاه طی بیانیهای اعلام نمود که : با تقاضاهای قوای قزاق موافقت کامل دارد و همچنین سید ضیاءالدین را به سمت رئیس الوزراء و رضاخان را با لقب «سردار سپه» بعنوان فرمانده دیویزیون قزاق منصوب مینماید.

آبرون ساید در بغداد پس از شنیدن ماجرای کودتا در یادداشت روز ۲۳ فوریه خود چنین نوشت: «... با اینکه رضاخان کودتایی را در تهران به انجام رساند ولی از قولی که بمن داده بود سربچی نکرد و مراتب وفاداری خود را نسبت به شاه اعلام نمود... در این باره خیال باطلی در ذهن مردم ریشه کرده که، گویا من ترتیب دهنده این کودتا بوده‌ام، در حالی که من جز صحبت با رضاخان کار دیگری در این مورد انجام نداده‌ام... [۱]

ولی اسمایت در این باره به یکی از دوستان خود گفته که: «... رضاخان با اطلاع سفارت انگلیس در تهران دست به این کودتا زده است...» (۲) و منبعمی دیگر از قول اسمایت نقل میکند که: «... برای انجام این کودتا از من خواسته شد تا بعنوان مشاور

نظامی با آنان همراهی کنم و من هم قبول کردم...» (۱) یک معلم فرانسوی نیز که در روز کودتا در تهران حضور داشت، در دفتر خاطراتش نوشت: «... یک افسر ایرانی بمن گفت که تقریباً همه مردم معتقدند که این کودتا بدست خود شاه و با همکاری دوستان انگلیسی او ترتیب یافته است...» (۵) که البته این ، فقط تصور همان مرد فرانسوی میباشد.

سرچشمه اینگونه تصورات از این واقعیت ناشی میشود که سید ضیاءالدین (یعنی کسی که بعد از کودتا به مقام رئیس الوزراء رسید) روزنامه نگاری متمایل به انگلستان بود و علاوه برآن، سرپرستی اسمایت و سایر افسران انگلیسی از دیویزیون قزاق - پس از برکناری فرماندهان روسی قزاقخانه - باعث پراکندگی شایعات مربوط به دخالت انگلستان در کودتا گردید. در این باره فیروز میرزا [نصرت الدوله] نیز که قبلاً سمت وزیر خارجه ایران را داشت و با «لرد کرزن» مذاکراتی انجام داده بود، بعلت آنکه بعداً از تمایلات انگلیسی خود دست برداشت و تبدیل به دشمن انگلیسها گردید [۱] با همکاری عده‌ای دیگر به شایعات فوق‌الذکر راجع به نقش انگلیسها در کودتای مزبور دامن زده است. و باین ترتیب تعجب آور نبود که گروه کثیری از ایرانیها چنین تصورکنند که، انگلیسها مخصوصاً طرح چنین کودتایی را ریخته‌اند تا به زعم خود آخرین

کوشش را برای اجرای قرارداد معروف «لرد کرزن» [قرارداد ۱۹۱۹] بکار برند.

در این باره باید توجه داشت که واقعا هیچ نوع مدرکی که دلالت بردخالت دولت و سفارت انگلستان در کودتای رضاخان داشته باشد، موجود نیست. البته امکان هم دارد که بعدها یک چنین مدارکی را - اگر هم وجود داشته - عمدا نابود کرده باشند، ولی انجام آن خیلی دور از ذهن است و اصولا بنظر بعید میرسد که کسی به چنین کاری دست زده باشد. تنها احتمال ممکن در این ماجرا میتواند نوعی ابتکار عمل بوسیله آبرونساید باشد که شبیه برکناری فرماندهان روسی قزاقخانه، در مورد کودتا نیز بانجام رسانده است، زیرا آبرونساید شخصا از عواقب خروج قسوی انگلیسی از ایران فوقالعاده نگران بود و اینطور تصور میکرد که اگر یک حکومت دیکتاتوری نظامی در راس کارها قرار بگیرد بخواهد توانست از وقوع یک انقلاب بالشویک در ایران جلوگیری کند، که البته بقیه همکاران انگلیسی او نیز احتمالا از بوجود آمدن چنین اوضاعی واقعا نگران بودند. مثلا افکاراسمایث هم از این نظر با آبرونساید هم‌آهنگی داشت، ولی امتیازش در این بود که او، هم با سید ضیاء و هم با دوتن از افسران زیردست رضاخان - که باتفاق نقشه کودتا را با اجرا درآوردند - ارتباط داشت.

آبرونساید بعلمت آن که وزیرمختار انگلیس را شخص بی‌بیانی میدانست، اصلا خود را ملزم به مشورت با او ندید و بدون جلب نظر او روز ۱۴ فوریه دستوراتی به اسمایث و رضاخان داد و مخصوصا رضاخان را با اطمینان به قول و قرارهایی که روز ۱۲ فوریه بین خود رد و بدل کرده بودند، در اخذ تصمیم آزاد گذاشت، که رضاخان هم این کار را در حکم چراغ سبزی برای حرکت به پایتخت دانست. البته آبرونساید قبل از حرکت به سوی بغداد، در سفری که بعنوان تودیع به پایتخت آمد این مسئله را با نورمن - وزیر مختار انگلیس - نیز در میان گذاشت [!] و او را از تصمیم خود باخبر کرد، که دلیل این امر رانیز میتوان در خلال یادداشتهای آبرونساید ذیل روزهای ۱۴ و ۱۵ فوریه مشاهده کرد. او مینویسد: «... انجام یک کودتا در تهران برای ما از هر اقدام دیگری لازم تر است... من باتوصیف احوالات رضاخان، نورمن کهنه کار را واقعا دچار حیرت کردم و او از اینکه احتمالا بر اثر اعمال رضاخان تاج و تخت شاه به خطر خواهد افتاد وحشت زده شد. ولی من به او دلداری دادم و گفتم که، نسبت به قول و قرارهای رضاخان تا حالا مطمئن هستم.. چون بالاخره دیر بازود میبایستی تکلیفی برای این فزاقهای سرگردان تعیین شود...»

ما از اینکه دیگر اعضای سفارت انگلیس هم توسط آبرونساید با اسمایث در جریان وقایع قرار گرفته باشند مطمئن نیستیم، ولی بهرحال و با توجه به خلق و خوی ذاتی نظامیها - که اصولا اعتقادی به سیاستمداران ندارند - میتوان مطلع نکردن آنها را زیاد هم دور از ذهن ندانست. ولی امکان دارد که سیدضیاء بخاطر روابط صمیمانه اش با دبیر شرفی سفارت انگلیس، مطالبی در این مورد به اعضای سفارتخانه گفته باشد، که بهر تقدیر، واقعیت هرچه که بود، ما امروز باصراحت میتوانیم اظهار نظر کنیم که هیچگونه مدرکی که دلیل بر دخالت وزارت خارجه انگلیس در امر کودتا باشد و یا اینکه اصولا

کودتای مزبور را یک امر کاملا ایرانی قلمداد کند، در دست نداریم، زیرا اگر هم فی‌المثل دولت انگلستان دخالتی در این قضیه داشت، هیچگاه در پاسخ به درخواست نورمن داتر به حمایت از سیدضیاء و رژیم جدید ایران، باین اندازه تعلل نمیکرد و جنبه منفی آنرا در نظر نمیگرفت. ولی در ضمن هم نمیتوان انکار کرد که دولت انگلستان - و بعبارت بهتر: ژنرال آبرونساید - نقش بسیار مهمی در آماده نمودن شرایط لازم و دلگرمی بخشیدن به رضاخان جهت اقدام به کودتا، داشته است.

مدت کوتاهی از وقوع کودتا نگذشت که رضاخان به سمت وزیر جنگ منصوب شد و سپس در سال ۱۹۲۲ به مقام رئیس‌الوزرائی رسید و بالاخره در اکتبر ۱۹۲۵ پس از آنکه با رای مجلس، سلطنت احمدشاه و دوران حکومت قاجاریه به پایان آمد، رضا خان بعنوان پادشاه جدید ایران انتخاب گردید [۲۱ آذر ۱۲۰۴]، ولی قبل از آن رضاخان نماینده‌ای از جانب خود به انگلستان فرستاد - از آبرونساید خواست تا او را از قید تعهدی که قبلا سپرده و قبول عدم برکناری احمد شاه را داده بود، آزاد نماید. و بالاخره رضاخان در روز ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ [۵ اردیبهشت ۱۲۰۵] بعنوان «رضا شاه پهلوی» در قصر گلستان تاجگذاری کرد و پادشاه ایران شد.

با پایان گرفتن سلطنت قاجاریه، نفوذ انگلیسها هم در ایران روبه فقیرا رفت [!] و امتیازات گوناگونی را که در عرض سالهای طولانی به آنها مقام و موقعیت ممتازی در ایران بخشیده بود، یک یک از دست دادند: کابیتولاسیون و محاکم کنسولی، اسکورت سوار، تیول قلهک، خط تلگراف سراسری، انتشار تمبر، انتشار اسکناس، حق قرنطینه، پایگاههای دریائی در جزائر خلیج فارس، حق مالکیت کنسولی در بوشهر، مالکیت کمپانی نفت در خوزستان، و بالاخره نفوذ و برتری در خلیج فارس، از اهم مزایائی بود که به مرور از انگلستان گرفته شد و ایرانیها احساس کردند که از آن پس میتوانند در مملکت خود به براحتی زندگی کرده و انگلیسیها هیچگونه امتیاز و فخری بر آنها نخواهند داشت [!] (۶)

### حواشی:

1— Wright, D. "The English Amongst the Persian"

۲- به قوای انگلیس در شمال ایران اصطلاحا «نورپرفورس» می‌گفتند که بمعنای «نورث پرشین فورس» است.

3— Wilber, D.N. "Riza Shah Pahlavi" 1975, P.48

4— Grey, W.G. "Recent Persian History" R.C.A.S.J. - Jan. 1926

5— Lesueur, E. "Les Anglais en Parse" 1921, P.153

۶- اهمیت بدل و بخشش های انگلستان را در ایران بایستی مصداق بیت زیر دانست که گفته:

آن گریه ملوس خوش ادا، از آن تو

و آن فاطر جموش لگدن، از آن من

